

برداشته‌های عرفانی مولوی از عناصر قصص قرآنی پیامبران اولوالعزم در مثنوی

دکتر محمد رضا سنگری، دکترای زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه
لیلا حاجی، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

مولوی از بزرگ‌ترین عارفان داستان پرداز ادب فارسی است که به قصد بیان نکات اخلاقی و عرفانی به داستان‌سرایی خصوصاً قصص قرآن روی آورده است. یکی از ارکان مهم داستان‌های قرآن که در مثنوی مورد استفاده‌ی مولوی قرار گرفته است، شخصیت‌ها و چهره‌های قرآنی خصوصاً پیامبران می‌باشند. در مثنوی به زندگی حدود ۳۰ پیامبر اشاره شده است که در این میان حضرت محمد (ص) و موسی (ع) بیشترین بسامد را دارند که مولانا برداشته‌های خاص مبتنی بر اندیشه‌های عارفانه‌ی خویش را در میان آن‌ها گنجانده است. برخی از پیامبران در مثنوی با چهره‌های دگرگون حضور می‌یابند و قصه‌ی زندگی آن‌ها و عناصر مرتبط با آنان بر مذاق عارفانه‌ی مولانا تفسیر و تعبیر می‌شود؛ مثلاً مولوی ابراهیم را بت شکن عاشقی می‌داند که بت معشوق‌های دروغین را می‌شکند و موسی از دیدگاه عارفانه‌ی او مرد حقی است که با تکیه

ولی در حقیقت زنده اند. این مطلب می‌تواند دلیلی بر حشر اجساد در روز قیامت باشد:

چون عصای موسی اینجا مار شد عقل را از ساکنان اخبار شد
(همان، ۱۰۱۰/۳)

- مدعیان ریاکار که عصا به دست گرفته‌اند و ادعای معجزه می‌کنند، همان افرادی‌اند که در راه حق به جایی نرسیده‌اند و با ادعا و فریب، دیگران را هم گمراه می‌کنند:

هر یکی در کف عصا که موسی ام می دمد برا بلهان که عیسی ام
آه از آن روزی که صدق صادقان باز خواهد از تو سنگ امتحان
- این که عصا در دست موسی اژدها شد و شکوه و عظمت فرعون را در هم پیچید به برداشت مولانا تعبیری بر این است که عنایت حق، به بندگان خاص خود قدرتی ماورای طبیعی می‌دهد:

چون عصا از دست موسی آب خورد ملک فرعون را یک لقمه کرد
(همان، ۹۱۹/۲)

- برداشت عارفانه‌ی مولانا، بیان قدرت عصای موسی در شکستن هزاران نیزه‌ی فرعون‌ی تعبیری است بر مقایسه‌ی میان قدرت عالم باطن و عالم ظاهر و غلبه‌ی عالم باطن بر ظاهر.

این جهان محدود و آن خود بی حد است نقش و صورت پیش آن معنی صد است
صد هزاران نیزه‌ی فرعون را در شکست از موسی با یک عصا
(همان، ۲۷/۱-۵۲۶)

- به اعتقاد مولانا، حروف مقطعه در قرآن مثل عصای موسی است در عرصه‌ی آگاهی، یعنی همان طور که عصای موسی اعجاز می‌کرد، همین طور کسی که به اسرار این حروف واقف شد، در علم و معرفت حق، خرق عادت می‌کند و حروف دیگر در ظاهر شبیه‌اند، مثل عصاهای دیگر که در ظاهر شبیه به عصای موسی‌اند:

این الم وحم این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف

- وجود او و حق یکی است:

ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ خَواجِهَ اسْتِ دِيدِنِ او دِيدِنِ خَالِقِ شَدِه سْتِ

(همان، ۳۱۹۷/۶)

مولانا مسئله‌ی فنای فی الله و اتحاد ظاهر و مظهر را مطرح می‌کند. آیه‌ی « ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ » که درباره‌ی خواجه کائنات حضرت ختمی مرتبت (ص) نازل شد شاید آیه‌ی ای باشد که بیشترین استنادات را مولوی بدان نموده است و منظور مولانا از آوردن این آیه در این بحث آن است که دیدن حضرت محمد (ص) به منزله‌ی دیدن آفریدگار است.

- منتهی در عشق و لولاک گفتن خدا بهر عشق:

با مُحَمَّدِ بُوْدِ عَشَقِ پَاکِ جَفْتِ بَهِرِ عَشَقِ او را خِدا لولاکِ گِفتِ

(همان، ۲۷۳۷/۵)

برداشت مولانا این است که عشق خداوند سبحان با محمد (ص) قرین و همراه بود و به خاطر این عشق بود که خداوند به او فرمود « اگر تو نبودی ... »؛ که این عشق از دیدگاه مولوی از دو جنبه قابل بررسی است: یکی عشقی که از هواهای نفسانی و علائم بشری پاک است و در وجه دوم یعنی عشق خداوندی که از جمیع نواقص پاک و منزّه است، و چون حضرت محمد (ص) تنها کسی بود که به نهایت مرتبه‌ی عشق الهی رسیده بود پس خداوند او را در میان پیامبران به این خطاب مخصوص کرد.

- اول فکر و آخر عمل:

ظَاهِرِ اَنْ شَاخِ، اصْلِ مِیوِهِ اسْتِ باطناً بَهِرِ ثَمَرِ شَدِ شَاخِ، هَسْتِ

(مثنوی، ۵۲۲/۴)

مِصْطَفٰی زَبینِ گِفتِ کَا دَمِ و انبیا خَلْفِ مَنْ باشَنْدِ در زَیْرِ لَوا
بَهِرِ اَیْنِ فَرمودِه اسْتِ اَنْ ذُو فَنونِ رَمَزِ نَحْنُ الْاَخِرُونَ السَّابِقُونَ
گَر بَهِ صَورْتِ مَنْ زِ اَدَمِ زاده ام مَنْ بَهِ مَعْنٰی جَدِّ جَدِّ افتاده ام

